

نسبت علم و دین را می‌توان به صورت‌های گوناگونی نشان داد چرا که هر یک از این دو، قلمرو وسیعی را در بر گرفته و نیز روش‌های متفاوتی را به کار بسته و مسائل گوناگونی را موضوع اهتمام خویش قرار می‌دهند؛ در نتیجه از جهت متعددی می‌توانند با هم مواجه شوند.

روش علمی بسیار یکسری از کتب، جهان‌ماندی و طبیعت را اندازه‌گیری و توصیف می‌کند اما روش‌های دینی بیشتر صورت‌گرفته بوده و بر وحی، شهود اعتقاد به ماورالطبیعه، تجربه فردی و مشاهدات معقول از زندگی یا جهان مبتنی هستند در حالی که علم در حد پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی درباره چگونگی و چستی پدیده‌های ملموس و تجربه‌پذیر به معنای حسی آن است. دین می‌کوشد به چرایی سزالاتی در باب ارزش، اخلاق و معنویت جواب دهد.

البته نباید از نظر دور داشت که در این میان هستند علم‌هایی که در صدد تبیین چرایی بعضی پدیده‌ها بوده و از طرف دیگر دین‌هایی که حجیت و سلطه خود را تا حد پاسخ‌گویی به چگونگی و چستی عالم مادی، به‌سبب می‌دهند چنین عملی زمینه‌ساز ظهور و بروز برخی تعارضات شده است.

به لحاظ تاریخی، علیم نسبت و رابطه به پیچیدگی‌های بسیار داشته است به طوری که برخی آموزه‌ها و تفسیرهای دینی در پارتهای از مواقع بر سبب و گسترش علم تأثیر گذاشته و از سوی دیگر دانش علمی نیز بعضاً بر باورهای دینی تأثیر گذار بوده است. اما دیدگاه غالب که «استفان جسی گولده» آن را تغییر دناوری‌های ناهم‌پوشان» توصیف می‌کند این است که علم و دین با حوزه‌هایی کاملاً متفاوت از تجربه انسانی سروکار دارند و به همین دلیل اگر این دو در قلمرو هم‌پوش به خود باقی بمانند می‌توانند به طور کامل با هم هم‌بودی و هم‌زیستی داشته باشند.

نظریه دیگر که در ابتدا توسط برخی از عالمان تاریخ تحت عنوان «نظریه تنازع» مطرح شد و بعدها به نظر به شایع بدل شد بر آن است که علم و دین به ناگزیر بر سر تسلط و اقتدار به رقابت با یکدیگر پرداخته و به تدریج این علم بوده است که قدر تسدتر و فراگیر تر شده و دین به محاق رفته است.

این دیدگاه در قرن نوزدهم توسط «ویلیام دراپر» و «اندرو دیکسون وایت» بسط و گسترش یافته اما باید اذعان داشت که هیچ‌یک از این نظریه‌ها نمی‌توانند تعارضات گوناگونی را که میان علم و دین (هم به لحاظ تاریخی و هم امروزی) وجود داشته است تبیین کنند. تاملاتی که دانش‌های از خصوصیت و جدایی ناممکنی و شریک‌مانی علم و دین گسترده است همان پارکینگ‌پورن» انواع نسبت‌ها و تاملاتی را که می‌تواند میان علم و دین وجود داشته باشد به چهار دسته تقسیم می‌کند:

- ۱- تراخ: وقتی که یکی از این دو رشته به‌اموری که قاعدتاً در قلمرو دیگری است بپردازد.
- ۲- استقلال: وقتی که قائل باشیم که هر یک از این دو به حوزه‌های پژوهشی کاملاً جدا از یکدیگر می‌پردازند.
- ۳- دیالکتیک: این دیدگاه ط بر آن است که هر یک از این دو، در باره پدیده‌ای که بدان اهتمام دارند چیزی برای گفتن به دیگری دارد.
- ۴- همبستگی: که هدف آن اتحاد علم و دین در گفتگویی واحد است.

به عقیده وی گزاره‌های سوم و چهارم را می‌توان به ترتیب به صورت ذیل بیان کرد:

الف) هم‌سازی: هر چند این دو قلمرو، خود مختاری مخصوص به خود را دارند اما گزاره‌هایشان باید به گونه‌ای صورت‌بندی شوند که قادر باشند بدون هیچ‌گونه تحریفی با یکدیگر به هماهنگی و هم‌آوایی در خواری دست یابند.

ب) هم‌گونی: که کوششی است برای ممکن‌ترین حد نزدیکی به یکدیگر. این سخن به معنای جذب و هضم کامل یکی در دیگری نیست بلکه بدین معناست که تا آن‌جا که ممکن است به قرب یکدیگر نائل شوند.

اما باید از ذکر اجمالی رویکردهای موجود در باب نسبت میان علم و دین می‌توان بیان داشت که تمامی ادیان، اعم از توحیدی و غیر توحیدی، قرن‌ها پیش از دوره مدرن پدید آمده و بسط یافته‌اند. پانگویی گذرا به متون مربوط به این ادیان در می‌یابیم که هر چند همگی به صورتی وجود عالم مادی را تصدیق می‌کنند اما اغلب آن‌ها اهتمام بسیار اندکی به تحقیق و بررسی نظام‌ها و آن‌ها از خود نشان می‌دهند و با اصلاح و چنین پژوهشی تمایل ندارند به عنوان مثال در پژوهش‌های مربوط به مکتب بودیسم، مطالباتی به شیوه کاملاً غیررئوس و نظام‌مند مشاهده می‌شود که منبع آن‌ها بیشتر عبارتند از: حجیت عقل جمعی، باور به سنت و متون مقدس. اما در دوران متأخرتر، ادیان به ویژه اسلام، به متون علمی توجه بیشتری کردند به طوری که متفکرین اسلامی متون علمی را از ممالک مختلف جمع‌آوری کرده و در آن‌ها به تحقیق پرداختند و بعدها



علم و دین همیشه طلب!

توسعه علم و دین در تاریخ

نتایج کار ایشان در دوران نوزایی به اروپا آورده شد که همین امر موجب تحولات گسترده علمی در غرب گشت. در قرون وسطی عدای از متفکران برجسته یهودی، مسیحی و اسلامی، پروژه تالیف دین، فلسفه و علوم طبیعی را در پیش گرفتند. برای مثال ابن سینا، فیلسوف یهودی و اگوستین، فیلسوف مسیحی، بر این عقیده بودند که اگر آموزه‌های دینی با برخی از مشاهدات خاص و مستقیم از عالم طبیعی در تضاد قرار گرفتند تفسیر متون دینی به منظور تطبیق با علم حاصل از امر واقع ضروری و الزامی است تا جایی که به زعم ایشان حصول معرفت و دانش درست از عالم حاصل مهمی در فهم بهتر متون مقدس است. اما این تالی از نسبت میان علم و دین به تدریج به نقول گراییده به طوری که در سده ۱۵ میلادی با وجود این که دستاوردهای علمی آن دوره می‌توانستند برخی پدیده‌ها همچون مدار حرکت اجرام سماوی را تبیین کنند به علت آن که با دگم‌های کلیسا و ظواهر متون مقدس در تضاد بودند نفی و طرد شدند. در واقع مسیحیت با تقدیس بیشتر تعجیل و دیدگاه‌های کلیسایی در باره طبیعت و سرارزش یقین دینی به بهای از دست رفتن دانش علمی صحنه گذاشت.

این دیدگاه همان‌طور که تمایل به تثبیت و تفسیر ناپذیر جلوه‌های آموزه‌های دینی داشته از تصحیح و تعدیل گزاره‌های فلسفی و علمی نیز ممانعت می‌کرده به طوری که حتی فلسفه هم به عنوان علمی مقدس و غیر قابل تغییر لحاظ می‌شد. در نتیجه مشاهده تجربی و نظریه‌پردازی، تالی از دگم‌های دینی شدند چنین بود که در دوران روشنگری، دانش‌مندان و متفکرین، درباره این قبیل محدودیت‌ها و جزئیات دینی باه تشکیک پرداختند. در انتها برای ایضاح این بحث و این که چه نتیجه‌ای می‌تواند بر مسیر دگرگونی نسبت علم و دین که در فوق بدان اشاره شد مترتب باشد به یکی از این موارد یعنی به بحث نسبت بنیادگرایی دینی یا روشنگری علمی به منظور اجمالی اشاره می‌کنیم. ریشه

بنیادگرایی دینی به ویژه بنیادگرایی مسیحی، به واکنش روشنگری محافظه‌کار در برابر روشنگری لیبرال به سر می‌گردد. این بنیادگرایی بر این باورند که امروزه جامعه علمی تماماً سر در گرو روشنگری شکا کانه دارد به طوری که روش علمی را با نوعی بی‌زاری و تنفر نسبت به هر گونه آموزه دینی توأم ساخته است. این در حالی است که در بسیاری از مسامات علمی همچنان، نمادها و تمثیل‌های دینی وجود دارد. این بنیادگرایی نسبت به نیاکان دینی خود اعتقاد کمی به تز هماهنگی و آشتی میان علم و دین (البته علم و دین به معنای قرون وسطایی آن) دارند و در عوض تلاش می‌کنند تا تمایز دقیقی میان علوم تقدیس شده دینی و سخت‌کیشی دینی ایجاد کنند اما از سوی دیگر و با رفتاری که به‌منظر پارادوکسیکال می‌نماید با تمییز از آموزه‌های آغازین دوره روشنگری، بر این عقیده‌اند که دین در نهایت می‌تواند با علم حقیقی، نوعی هارمونی و هم‌سازی برقرار کند و البته باید توجه داشت که این سخن به معنای اتحاد و یکی شدن آنها نیست. ایشان تجربه‌گرایی محتاطانه را به نظر‌های تخیلی و محتمل ترجیح می‌دهند. این دیدگاه بر رویکرد تاریخی‌شان نسبت به متون مقدس و سنت نیز تأثیر گذاشته و این عقیده را که متون مقدس می‌توانند در کنار منشأ یقین دینی بودن، منبمی برای یقین علمی نیز باشند نفی و رد می‌کنند به این دلیل که نباید دین را با قریه‌گشتن حقیقت و معنای قسمی آن، به گزاره‌های علمی بدل نمود.

بر اساس چنین نگرشی است که ایند جان مخالف وجود گفتگویی علمی به مثابه یک کل هستند چرا که چنین گفتگویی در صدد تمسیم آموزه‌ها و ملاک‌های علمی خود بر همه چیز از جمله متون دینی و در نتیجه تویل کردن آنها است.

توجه و تألیف محمد و جیبی منبع: Relationship between religion and science-Wikipedia, the free encyclopedia

کتابخانه